

## عقب گرد تمام عیار

محسن تنابنده در "زمانی برای دوست داشتن"

چاپ شده در : مجله ۲۴

زمان انتشار : فروردین ماه ۱۳۹۱

شاید برای توجیه نقش آفرینی همراه با پسرقت همه جانبه محسن تنابنده در فیلم «زمانی برای دوست داشتن» که می توانست یک «فیلم داستانی» مرسوم و نصیحتگر و ترحم انگیز و کم رمق دهه شصتی با زمانی زیر یک ساعت برای پخش در دل برنامه کودک تلویزیون باشد تا به بیننده ها یاد بدهد که بچه های معلول را مسخره نکنند (!)، بتوان گفت که او در چنین فیلم بی منطق و بی اثری، چه معجزه ای می توانست بکند؟ در فیلمی که نقش او یعنی پدر خانواده که نامش محسن است، در نور و هوای روز از در خانه بیرون می آید و چند ثانیه بعد در نور و فضای شب همسرش پری (نگین صدق گویا) را در خیابان پیدا می کند؛ در فیلمی که محسن موهای سیاه و صورت اصلاح کرده دارد و ناگهان بدون تغییر سن و سال دو فرزند و همسرش، گریم او از یک سکانس به سر کچل و سبیل تبدیل می شود؛ در فیلمی که «راکورد» و تداوم منطقی نماها و روایت به شکلی تعجب آور از اختیار کارگردانی که زمانی فیلم متناسب «کلید» را با فیلمنامه و تدوین عباس کیارستمی ساخته بود، کاملاً خارج می شود، چه کاری از بازیگر ساخته است؟ وقتی نگاه فیلم به دو بچه یکی سالم و دیگری معلول یک خانواده این است که طبق کلیشه های ماقبل تاریخ، بچه سالم مدام بدی و پرخاش و تنگ نظری می کند و آن یکی فرشته است و این همه رنج و انزوا هیچ لکه کوچکی هم بر آسمان سپید و لایتناهی روان آرام او به جا نگذاشته، یا صحنه پردازی اش در حدی است که بچه های کوچکی حین یک دعوی قرون وسطایی ده نفر به یک نفر، بچه سالم (افشین) را می زنند و بچه معلول (بابک) در دفاع از او وارد معرکه می شود و بعد از آن که کتک مفصلی خورد، بچه ها می گویند ما نفهمیدیم افشین رفته و تو زیر دست و پای ما هستی، دیگر چه توقعی می توان از بازیگر فیلم داشت؟

اما معتقدم این نوع نگاه مانند اغلب انتخاب ها و تصمیم های نادرستی که بازیگران دارند، نمی تواند تنابنده را به خصوص در آن مرحله از کارش که این فیلم ساخته شد (سال ۱۳۸۶ یعنی همان سالی که

تتابنده برای بازی به نقش یک روحانی متفاوت در فیلم «استشهادی برای خدا» سیمرخ بلورین بازیگر مرد نقش مکمل جشنواره را گرفت و به عنوان فیلمنامه نویسی تازه کار اما خوش فکر مطرح بود، تبرئه کند. وقتی بازیگری نقشی را می پذیرد، بخش عمده ای از احتمالات بد درآمدن دفیلم را به جان خریده است. اما وقتی فیلم با چنین بی منطقی هایی ساخته می شود، دیگر حضور بازیگر به مثابه شریک جرم اصلی، توجیه ناپذیر به نظر می رسد. در فیلمی که اگر می خواستم حس واقعی تعجب ناشی از بی ربطی اش را منتقل کنم، باید تمامی این یادداشت را از علامت تعجب های مکرر می انباشتم، لحظه خوب گریه تابنده با نگاه به بابک در آینه ماشین یا بازی او در دقایق استیصال در برابر خان عمو و زن عمو، کوچک ترین امتیازی به همراه نخواهد داشت. چون مبنای اصلی یعنی این که پدری در عین رفتار و شخصیت کاملاً طبیعی، روشی تا این حد غیرطبیعی برای نگهداری فرزند معلول خود داشته باشد (روشی که به اندازه ماجاری محوری فیلم «سیب» سمیرا مخملباف بدوی و غیرانسانی است؛ اما فروش آن را در خانواده ای امروزی و معمول و سالم و سلامت تصویر می کند!) به کلی زیر سؤال است و نمی شود گفت بازیگر از این مبنای پا در هوای محض، بی خبر بوده و جلوی دوربین رفته است!